THE MOHAMMEDAN SOCIAL REFORMER

تہذیب الاخلاق

جلد ہفتم] یکم ربیع الثانی سنہ ۱۳۰۷ نبوی سنہ ۱۲۹۴ ہجری [نمبر ۷

حب القوم من الایمان فمن یسعی فی اعزاز قومہ انما یسعی فی اعزاز دینہ

اطلاع

تشریح قیمت و مصرف منافع

تہذیب الاخلاق

جسقدر روپیہ بابت اس پرچہ کے وصول ہو وہ کسی خاص شخص کی ملکیت نہوگا بلکہ اس پرچہ کے اجرا و ترقی میں صرف کیا جاویگا اور باقی مدرسۃ العلوم مسلمانان کی ترقی کے لیئے دیدیا جاویگا جو سالانہ معبروں سے لیا جاتا تھا وہ سال سنہ ۱۲۹۳ ہجری سے نہیں لیا جاویگا اُمید ہی کہ یہہ پرچہ خود اب اپنے اخراجات حاصل کرلیگا لیکن اگر کوئی شخص بطور ڈونیشن کے کچھہ دینا چاہے نہایت احسانمندی سے لیا جاویگا ٭

یہہ پرچہ ہر مہینے میں ایک بار یا دو بار یا تین بار جیسا کہ مقتضاے مضامین ہوگا چھپا کریگا خریداروں کو چار روپیہ سالانہ قیمت پیشگی دینی ہوگی اور اخراجات روانگی پرچہ سے اُن کو کچھہ تعلق نہوگا ٭

اگر کوئی شخص کوئی خاص پرچہ خریدنا چاہیگا اُسکو فی پرچہ چار آنہ معہ اخراجات روانگی پرچہ دینا ہوگا بشرطیکہ وہ پرچہ زاید دفتر میں موجود ہو ٭

اطلاع

بخدمت ممبران و خریداران و ناظرین

تہذیب الاخلاق

اس پرچہ کی بابت جس صاحب کو کچھہ خط و کتابت کرنی منظور ہو یا خریداری اس پرچہ کی منظور ہو یا کوئی مضمون اس پرچہ میں مندرج ہونے کے لیئے بھیجنا ہو یا زر قیمت اخبار یا کچھہ روپیہ بطور ڈونیشن کے عنایت فرمانا ہو تو سید احمد خان بہادر سی ایس آئی پاس بمقام علیگڈہ بھیجا جاوے غرض کہ تمام خط و کتابت بابت اس پرچہ کے اُنہی سے کی جاوے کیونکہ اہتمام ترتیب اس پرچہ کا اور تمام حساب و کتاب اس کا اُن سے تعلق رکھتا ہی ٭

اس پرچہ میں صرف مضامین مفیدہ جو مسلمانوں سے متعلق ہیں چھاپے ہوتے ہیں اور اس سبب سے اخبار اطراف و دیار اس میں مندرج نہیں ہوتے — مقصود اس پرچہ کے اجرا سے یہہ ہی کہ مسلمانوں کی حسن معاشرت اور تہذیب کی ترقی ہو اور جو غلط اوہام مذہبی اس ترقی کے مانع ہیں اور در حقیقت مذہب اسلام کے بھی برخلاف ہیں وہ بھی مٹائی جاویں ٭

تهذیب‌الاخلاق

حب وطن

یکم ربیع‌الثانی سنه ۱۳۰۷ نبوی و سنه ۱۲۹۳ ه

حب وطن

مضمون نمبر ۲۶۰

حب وطن

پانزده سال است که در مجلس مذاکره علمیه کلکته که بخانه جناب مولوی عبداللطیف خان بهادر حسب انعقاد می یافت گذارش نموده بودم امروز آن کاغذ پارینه بدستم افتاد اگرا درج پرچه تهذیب‌الاخلاق می‌نمایم باشد که دلی بهبودی قومی برانگیخته شود ·

وهو هذا

حضرات من

پیش ازآنکه اهلک حرف مدعا سرایی ساز کلام ایزد بی همتا را ستایش میکنیم که بعظم را یاوری و عالم را بختیاری داده تا درین مملکت بنگاله گذر کردم و درین دارالامارة کلکته که آنرا دارالسلطنت هند توانم گفت را رسیدم نازش من بران نیست که دور آبادانی و وسیع الفضاء کلکته را دیدم و از عمارت منوف و اشیاء لطیف آن مسرت اندوختم بل نازش من بر آنست که بخدمت ارباب فضل و کمال و بزرگان والاتبار و فضلاء بی مثل و مثال و علماء صاحب وقار اینجا مشرف گشته ام و سعادت ملازمت شما بزرگان که باعث افتخار بنی نوع انسان هستید حاصل ساخته ام ·

حضرات من آنچه مسافر نوازی و غریب پروری از طرف شما بزرگان سیما از جانب گل سر سبد این گلستان بل باعث افتخار ما هم کیشان (یعنی جناب انریبل مولوی محمد عبداللطیف خان بهادر) بحال این هیچ مدان غریب‌الوطن که لیاقت نقش پردازی همچو بزرگان والا منش هم ندارم مرعی گشته است ادای شکر آن از من ناتوان نیاید اگر همه تن زبان شوم نی نی اگر هر سر موی من زبان گردد و از هر یکی داستانها سرایم از عهده آن بر آمدن نمیتوانم این حال که اینک موجود است و ایقدم آن را بچشم میبینم نمونه ایست از اخلاق عمیم شما و انموذج چیست از مسافر نوازی شما که همچو منی افسرده دلی افتی تربیتی مقارنی را در انجمن خود که مهبط قدسیان انجمن قدس توانند بود بار داده اید و هم اجازت فرموده اید که آه سوزی از شمع و داغ اشکی بریزم و درد دل باز گویم ·

حضرات من شما نیکو میدانید که من کم مایه و بی بضاعت لیاقت آن ندارم که روبروی همچو بزرگان عالی مقام زبان بتکلم بکشایم زبانیکه بجسارت روبروی شما کشاده گردد بسته باد و دلیکه بمخالفت شما برانگیخته شود شکسته باد زبان ثناخوان به بیان درد دل خویش بحضور حضرت شما نیست بجز آنکه کرم های شما مارا دلیر ساخته که اینک بخدمت شما بپا ایستاده ام و درد دل خود را گفتنی میخواهم و خود گله از خود سرودن آرزو دارم چیست گله و چیست غرض حب وطن است و حب وطن است و بس ·

حضرات من اگر بغور نگریسته آید عیان یابی که هرچه از مکمن خفا بیچاره گاه عیان ظهور ساخته آن همه حقیقت واحده است که بصورت های رنگا رنگ و نقش های بوقلمون بمقتضه خیال ما صورت بسته و در حقیقت نقش من و تو درمیان نیست ·

* میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست *

* تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز *

اگرچه تغایر اعتباری پرده خفا بروی راز اشکارا می اندازد مگر کسیکه چشم بصیرتش را کشاده اند این تغایر اعتباری را اعتباری نمی نهد و ازین حجاب تنک بی قدر پرده پرده ظلمتی بر این حقیقت نورانی نمی افگند حاشا ثم حاشا راه رو طریق حقیقت موج را از لجه جدا نداند و شعاع را از نور متغایر نه انگارد ازین رهبر آشکار است که ما همه هرچه بوجود آمده ایم شخص واحد ایم و تغایر اعتباری بیش از سرابی نیست پس اگر چشم بران اعتبارها اندازیم احول ایم که حقیقت واحده را دو می بینیم اینک غور کردنی است که چون می درین کاخ فیروزه رنگ امده ایم و خود صورت خود را درین کاخ آینه بند بهر رنگ می بینیم چگونه با آن همه تمثال ها بسازیم و چه سان با آن همه تشخصات اعتباری بسر بریم نیست راهی دیگر بجز آنکه تغایر اعتباری را از میان بر اندازیم و آنچه با خود روا می خواهیم با همه آن بکنیم بر خیز و آیینه بدست خویش گیر و صورت خود را به بین و بنگر آنچه با خود می کنی همان بآن تمثال خیالی می کنی و آنچه بآن تمثال می کنی در نفس الامر با خود میکنی چون این مقدمه مسلم گشت بما لازم شد که چنانکه من در رفاه و فلاح خویشتن سعی میکنم همین طور مارا در سود و بهبود جمیع موجودات عالم سعی لازم است چه این همه درحقیقت نسبت به حقیقت واحده است که من هم ازان یکی جزو آن حقیقت ایم و اگر چنین نکنیم مثال ما همین خواهد بود که یک چشم را نگاه میداریم و دیگری را بمیل کشیدن میدهیم و دست را در بغل می نهیم و پا را به بریدن می سپاریم و ای صد وای بر کسیکه چنین بکند اگر تو مرا خواهی و فلاح جوئی تمام موجودات عالم حرفی بر رقم سعی پردازی میکشد و ازان دایره که صادر الیم پا بیرون می افتد پس ازان هر گذشته حرفی چند از فلاح جوئی بنی نوع خود می سرایم ·

هویدا است که فلاح جوئی امر از مقتضیات محبت اوست چه از کسیکه محبت ندارم در رفاه و فلاح او هم ندارم پس اصل اصول الاخ

جز آن کسی محبت نیست. ازین رو ناگزیر است که مختصری از اقسام محبت بر شمارم و بر آن اساس مرا خواهش هم کیشان خود بر نهم.

محبت را هر چند بے شمار است انواع و اقسام اما آنست که تمام موجودات عالم را عین حقیقت خود دانیم اگر بینیم که کسی برگ گلے بیجا شکسته است دلم همچنان بدرد در آید که گویا ناخنی از ناخن هاے دست و پاے من بر شکسته این مرتبه حاصل نمی شود مگر کسی را که خداوند عالم در رحمت برو کشاده باشد.

دومین درجه محبت این است که جمیع ذی روح را که مشارکت بسیار و مشابهت بیشمار با ما دارند دوست دارم و هرکه جگر تر دارد با او نیکی کنم این درجه اگرچه از درجه اول فراوان پایه فروتر افتاده است الا بجاے خود این قدر بلند پایه است که دست دستگاه ما بشاخ پر بار این نمیتواند رسید.

سومین درجه محبت آن است که با بنی نوع خود بکار بریم چنانکه سعدی علیه الرحمة میفرماید.

بنی آدم اعضاے یک دیگرند * که در آفرینش ز یک گوهر اند
چو عضوے بدرد آورد روزگار * دگر عضو ها را نماند قرار

اگرچه این مرتبه کمترین درجه محبت است الا بنظر اینکه انسان را ضعیف البنیان آفریده اند همین درجه را نسبت بار درجه اعلی قرار داده اند.

ازین مرتبه هم فروتر هم دیگر درجه محبت است که آن را مجازاً حب قومی نام می نهیم و سرور ما و سرور عالم علیه الصلوة والسلام که دل و جانم فرش راه و سرم خاک پاے آن عرش بارگاه باد تاکید بلیغ فرموده حیث قال علیه الصلوة والسلام والنصح لکل مسلم و محققین صحابه رضوان الله علیهم اجمعین از لفظ نصح مرگرفته رفق و نفع برادران دینی مراد گرفته اند پس ما در سعی رفق و نفع برادران دینی مامور ایم و در ترک آن بمعصیتی گرفتار می شویم اگر این معنا را بتعبیر عقلی در آریم گوئیم که این درجه محبت را که ما آن را به حب قومی نامیده ایم در حیوانات هم می یابیم آیا نمی بینی که اگر زاغے را بدرد آریم دیگر همجنسان او بدرد می آیند و به آه و ناله ما را میگیرند اگر همکیشان و هم کشوران خود را بدرد مبتلا بینیم و بدرد تیمار و چاره کار نیندیشیم از زاغ هم بد تر ایم ازین جمله وهیر ها آشکارا است که ما را بجهت صلاح و نفع همکیشان و هم کشوران خود کمر سعی چست بستن و در پے سود و بهبود ایشان افتادن واجب و لازم است ظاهر است که برادران دینی ما امروز در گرداب خراب افتاده اند و هرچه گریم و هرچه بکنم از آن گران عرب

بیدار نمی شوند لیکن ما را بدان سبب کمر همت سست کردن نباید.

او بخندد یا نخندد من کانگرے می کنم
حقوق شان که بر ذمه مایان است آن را ادا کردن شاید
شاید که همین درخت بیاره بر و بال

گفته اثری دارد چه عجب که رفته رفته هوشیار شوند و خود را دریابند.

*

حضرات من معاف فرمائید نغمه بے آهنگ سرودم و سخن بے محل گفتم حضرات را می بینم که همه تن در صلاح و فلاح هم کیشان و هم کشوران خود سرگرم هستید پس این ژاژ خائی و هرزه درائی من روبروے همچو بزرگان سرامد بیجا و سر تا پا بے محل بود مگر چکنم شوق و ولوله محبت که با هم کشوران خود داریم محل و بے محل ما را از سرودن این چنین نغمه ها باز نمی دارد اے بزرگان کلکته نیکو میدانید که همه خاندان هاے قدیم هم کیشان ما برهم خورده اند و شهرهاے قدیم کشور ما که علم و ادب و دانش و فرهنگ را بان نازش بوده از پا درافتاده اند در دارالسلطنت هاے باستانی هیچ چیز باقی نیست مگر استخوان هاے چند پوسیده و چند خشت پخته دیوار هاے فتاده پس در تمام ممالک هند از خلیج بنگاله تا رود سنده صرف همین شما بز گاوید که دارالامارة هند ما را بدانت سپرده حضرات شما نازش است و بس ازے اگر شما هم در صلاح و فلاح هم کیشان و هم کشوران خود سعی نه نمائید باز کدام کس در رسائی حال ما بهتر پرگشتگی خواهد بود خداوند عالم شما را سرسبز و شاداب داراد و توفیق حب وطنی روز افزون نصیب کناد.

مگر عرضی دیگر قابل گذارش است و آن اینکه درین جزو زمان هم کیشان و هم کشوران ما و شما از مایه تربیت عاری شده اند و روز بروز عاری میشوند پس درین زمانه مدار صلاح و فلاح هم کشوران ما همین است که بهر طوریکه تواند شد در ترقی تعلیم و تربیت شان سعی ها نمائیم و آنچه موانع و عوایق در تربیت هم کیشان بوده اند در برداشتن آن همه سعی و کوشش ها کنیم مرض حال این زمانه تربیت هم کیشان ما را که به نظر حقارت می بینند باعث اصلی آن این است که اکثر برادران ما با آنکه در علوم باستانی ید طولی دارند در علوم و فنون جدیده که مایه نازش نوجوانان این زمانه است عاری اند پس نگریستنی است که باعث این چنین ناواقفیت از علوم و فنون جدیده مفیده چیست گوییم که آن همه علوم بزبان انگریزی اند و هم کشوران ما را تاحال بر تحصیل آن زبان توجهی نمایانی نیست دیگر باره بپرسم که چرا نیست آیا تعصب مذهبی را درآن مداخلت است

گوییم حاشا و کلا کسانیکه مارا بچشم غرض بین می نگرند ویا از حقیقت حال واقف نیند این گونه سخن هاے بے اصل سرائیده اند در اموختن زبان هر قومیکه باشد تعصب مذهبی را چه مداخله است ما مسلمانان زبان فارسی را میخوانیم و آن زبان ما نیست و گاہے تعصب مذهبی را به آن نسبت نکرده ایم پس در آموختن زبان انگریزی چرا تعصب مذهبی را گنجائی خواهد بود اگر گویند که مسایل علوم جدیده سیما ریاضیات شانرا بانچه در قرآن مجید ازان بیان شده مخالفت دارند ازین باعث مسلمانان از خواندن آن مستنکره اند گوییم این هم غلط است مسایل حکمت یونان که بظاهر حال بانچه در قرآن مجید ازان ذکرے رفته مناسبت ندارند و همه مسلمانان هزاران هزار شوق در تحصیل آن سرگرمی ها می دارند و گاہے تعصب مذهبی را کار نفرموده اند پس در خواندن و تحصیل نمودن هیات جدیده فیثاغورثیه چرا تعصب مذهبی را بکار برده باشند اصل کار و حقیقت حال کم توجهی برادران ما در خواندن زبان انگریزی و تحصیل علوم و فنون جدیده آن زبان این است که کتب مذهبی ما مسلمانان که آموختن انها در حقیقت بر ما فرض است همه در زبان مقدس عربی است و عادت ما مسلمانان از دیرینه همواره این است که اولا میخواهند که اولاد ما زبان عربی را بیاموزند و بمسایل دینیه خود واقف شوند بعد آن چیزے دیگر یا نشود اے حضرات من نیکو دانید و هوشیار باشید که این طریقه بسیار محمود و بغایت نیک و نهایت پسندیده است و گاہے تا آنکه جان در قالب شما است این طریقه را مگذارید زبان عربی افضل ترین زبان هاست خداوند عالم بدین زبان متکلم نشده الا بزبان عربی فضایل این زبان چه از اختصار الفاظ و کثرت معانی و چه در علو درجه فصاحت و بلاغت از همه زبان ها لایق تر و شیرین تر است پس این چنین زبان را گذاشتن که حرمان سعادت و علو درجه در دنیا و نجات ابدی در عقبی است کار خردمندان نیست الا کدیورے باید اندیشید که نوجوانان اقوام ما که در خواندن زبان عربی مصروف اند بجهت حصول علوم و فنون جدیده هم مرتبه و فرصت یابند و آن بطریقی حاصل تواند شد اگر هم نفوران ما جمع شده انجمنی بیارایند و کتب علوم و فنون جدیده را از زبان انگریزی بفارسی یا عربی ترجمه نمایند و آنرا بدست نوجوانان اقوام ما بدهند تا بذریعه همان زبانیکه در تحصیل آن مصروف اند از علوم و فنون جدیده هم اندکینی واقفیت حاصل سازند علم و ترویج تام صرف زبان و کام نیست بلکه زبان که آنرا بیاموزیم بجدها میرسیم ۔

ازانچه گفتم چنان نگذارید که من روادار تساهل و تغافل در خواندن و آموختن زبان انگریزی بوده ام نے نے من آموختن زبان انگریزی را از قبیل سنه ضروریه میدانیم بیوقت حکام ماز زبان انگریزی دارند اصل احکام و قوانین انتظام مملکت بزبان انگریزی است که واقفیت ازان ما رعایاے مطیع و منقاد را از ضروریات است اگر بقدمت کدام حاکم وقت میرویم بسبب تخالف اصلی نوازشمندیهاے خود را چنانکه مرتبه است ادا کردن نمی توانیم لطف و اخلاقیکه از جانب حاکم برحال ما میشود آنرا فهمیدن و دل را باں غرض کردن نمیتوانیم مارا آن قدر حاجت به انگریزی دانستن افتاده است که بدون آن سرانجام امور تمدن هم خیلی مشکل است گرچون هدفی که بتنقیص علیمان ماذا است عمده وسیله تسهیل سفر بجهت ما مهیا است الا بعدم واقفیت از زبان انگریزی بجها مصایب هست که حوالی نمی بوداریم اگر بلام ضروری بذریعه ترة اهرابانی فرستادن میخواهیم بدون واقفیت از زبان انگریزی حوالی داجزایم لا بدترین پیشه ها نه نوکری است تا به اعلی ترین پیشه ها که تجارت است ما به انگریزی دانی محتاجیم من به حسد نمیگوییم و نه از همچوملی به هوا خواه باي نوع انسانم حسد آید بلکه بطور غبطه میگوییم که دیگر هم نفوران ما صرف بذریعه زبان انگریزی از ما سبقت ها برده اند و روز بروز مسابقت می نمایند پس همکیشان مارا نیز واجب و ضرور است که سعي موفوره در آموختن زبان انگریزی نمایند و چنانکه پیشتر برفتند درین همراه هم گوئی سبقت از دیگر هم نفوران خود ربایند مگر این نمی خواهم که عربي را یکسر فرو گذارند و از علوم دینیه و مسایل حقه مذهب خود جاهل و نابلد محض مانند ۔

ترجمه کتب علوم و فنون جدیده را بدین وجه خواهانم که اگر ترجمه نشوند تحصیل علوم و فنون جدیده منحصر بزبان انگریزی خواهد بود و پس و لازم همان چند کسانیرا که حوالی زبان لیاقت علي پرموسانیده اند فایده حاصل خواهد شد و پس تمام رعیت مارا که من در ان آن هستم حصول فواید ممکن نیست ایا شما خیال میکنید که هرچند سعي کرده آید زبان انگریزی در وقت وسیع هندوستان مثل زبان مادري رواج شدن میتوانند تا چند صد سال بلکه بسیار زاید ازان نسبت اینچنین خیال کردن نه میتوانند پس ابناے جنس خود را در همین جهالت و گمراهی و ظلمت و خرابی خواهم گذاشت ای سرخیلان قوم ما چندانکه در اهتمام این امور تاخیر میشود روز بروز مشکلے دیگر بر روے کار می آید و کار از دست میرود وقت را از دست مدهید ودر فراهمي سامان ترجمه اول هنند آماده شوید که وقت رفته و تیر ازکمان جسته باز نمی آید.

سختی دیگر هم بغور علیحدگی است که در ترجمه علوم و فنون جدیده به نو جوانان هم قوم ما خواه بذریعه زبان انگریزی باشند خواه

بديهه تراجم احتمال حستي در مقابله حقه دینیه بوده است و این احتمال نیست بلکه به تجربه و استقرا هم همچنین یافته ایم مگر غور فرمایند که در حقیقت باعث این ترقی در زبان انگریزی یا آموختن علوم و فنون جدیده نیست الیکه از ترقی به فلسفیات و غلبه از تحاریق و تعلیق اعتقادیات این چنین مخالفه ها در پیش می آینه چنانچه در بلاد جرمن و فرانس آتش این فتنه سر بفلک کشیده بود و صدها و هزارها مردم تقلیدات را از بعضی از تاو منکرهت خیال کرده بودند و زمانے بیشتر ازین در دارالسلطنت لندن؟ هم این بلا افتاده بود و در زمانیکه حکمت حکماے یونان در میان ما مسلمانان شیوع یافت همین آتش در میان هم رسیده بود مگر علماے هر قوم و ملت بدفع آن کوشیدند و همه آنرا بر شکسته حقیقت اعتقادیات نقلیه را بحسب رسانیدند علماء مذهب ما علم کلام را ایجاد کردند و باثبات رسانیدند که انچه فلسفه به تحقیق آن پرداخته اند از رسمیات بیش نیست و نور حقیقت همان است که زبان وحي بان ناطق شده آری • باے استدلالیان چوبین بود • باے چوبین سخت بے تمکین بود • پس منکه خواهان ترویج زبان انگریزی و تعلیم علوم و فنون جدیده بحصول عربي و باحتمال تحقیقات و تدقیقات عقاید تقلید بوده ام ازین قسم ترویج این احتمال بخوبی دور است الیکه در تکمیله امرے دیگر مارا اقتضا خواهد شد و آن اینکه قواعد حکمت یونان از شیوع حکمت جدیده همه از پا بر افتاده اند در زمان پیشین علماے دین مارا به تردید یا بمطابقت اصول حکمت یوناني با علم و حکمت حقه الهامي حاجت بود و پس چنانچه بتائید روح القدس مران کامیاب شدند الحال که اصول حکمت را بروش دیگر بنا نهاده اند هرچه ازان بظاهر مخالف الهامیات مي نماید هر تطبیق یا تردید آن توجه کردن خواهد افتاد و این امر گو بظاهر دشوار مي نماید لیکن بتائید روح القدس دشوار نیست •

بقيه

فرض روح القدس از باز منه فرماید • دیگران هم بکنند انچه مسیحا میکرد • بدیهیهد که آن اصول صرف از مذهب ما بظاهر مخالف نمي نماید بلکه از مذهب تمام اهل کتاب که عبارت از یهود و نصاری است مخالف مي نماید علماء مسیحي چه ها کوشش درین باره کرده اند و رساله ها پراگنده و هیچ بد اعتقادي هم ملتان خود نمایانیش فرموده اند پس علماء مذهب ما چرا بدان طرف توجه نظرانداز فرموده •

اگر بدین گرفته ترتیب هم کیهان ماهیوم گیرد یقین واثق است که قلع بیشمار بحال انها عاید شود و ترقي روز افزون و تهذیب مهذب نصیب ایشان گردد و از تهذیب تا مهذب ده در بعضی از هم عصران ما شیوع یافته یکلي ایمانے دست دهد پس خیرخواه هم عصران خود روز و شب در همین خیالات بسر میکنم و عمر گرانمایه خود را و نیز درهم و دینار را هرچه در کیسه ام مي آید در همین امور صرف میکنم لیکن من یک جزو ناتوان ام و مثل پروانه بخریداري یوسف بر آمده ام تنها از من چه میشود و تاوقتیکه همت قومي دران متوجه نشود و هر یکی ازدل و دست و زبان و درهم و دینار تائیدے نه نماید انجام آن از محالات مي نماید چنانچه بنظر انجام بعضے ازین امور که گفته ام تدبیرے اندیشیده ام و رساله دران باب چاپ نموده پیش کش حضرت صدر این انجمن نموده ام بدین امید که اگر مناسب نماید بخدمت مجمع بزرگان که درین محفل عالي مشاکل فراهم آمده اند نشر نمایند شاید خداوند کریم وسیله بر انگیزد که تصورات من رتبه تصدیق یابد و ما توفیقي الا بالله العلي العظیم هو نعم المولی و نعم النصیر و اخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین •

راقم

سيد احمد

نمبر ۲۶۱

في اعتاق الرقيق

من الجوائب

مما يطيب نشره و بيانه ذكره ان قنصل دولة امريكا بتونس كان كتب الى الفاضل النحرير الوزير الشهير حضرة سعادتلو حسين باشا ناظر المعارف في المدينة المذكورة يسأله عن رايه في مسألة اعتاق العبيد في جنوب امريكا التي جرت الحرب بين اهل الشمال و الجنوب فكانت عليهم من اشد الكروب والخطوب و انما تحري استطلاع رايه في هذا الامر •

نمبر ۲۶۲

غلاموںکا آزاد کرنا

سلطنت ٹونس میں جو ایک مسلمان ریاست هی اور جہاں بہت بڑے بڑے عالم هیں اور جس سلطنت کے سید خیرالدین وزیر هیں جنکی تصانیف کتاب اقوم المسالک بہت مشہور هی اُس سلطنت میں رسم غلامی کی ممنوع هوگئی هی اُسکی نسبت امریکا کے سفیر نے کچھہ سوالات کیئے تھے اور وهاں کے ایک بڑے عالم نے اُس کا جواب لکھا تھا هم بجنسه اُسکو اخبارالجوائب سے جو قسطنطنیه میں چهپتا هی مع ترجمه نقل کرتے هیں •

يكم ربيع الثاني سنه ۱۳۰۷ نبوي و سنه ۱۲۹۳ھ

في اعتاق الرقيق

غلاموں کا آزاد کرنا

دون من اشتهر في علم الفقه في ذلك القطر لعلمه ان الباشا المشار اليه جامع بين العلوم الدينية والسياسية ولايقول الا ما وافق الكتب العقلية والنقلية فاجابه بهذه الرسالة الآتية الشاهدة على غزارة علمه و سلامة فهمه قال *

الى مستر اموس بيري قنصل جنرال العصبة الامريكانية بحاضرة تونس اما بعد فانه شرفني مكتوبكم الذي مضمونه انكم حيث كنتم بارض كانت الحرية والعبودية بها متجاورتين و قائمتين بمدة مديدة و صارتا الآن مشتبكتين في حرب شديدة لغاية قهر احداهما الاخرى ووجدتم في تاريخ تونس حوادث مهمة متعلقة بهذين المبدأين المتضادين اردتم ان تعرفوا تاثير العبودية في بلادنا وهل اعقبت تاسفا من المالكين على فقدها او انشراحا بذلك فطلبتم مني شرح ذلك و بيان ما اثبتت التجربة اماهيته هل هو الخدمة الجبرية اي خدمة العبيد بدون اجرام الخدمة الاختيارية باجر معلوم وايهما اوفق بانتظام الجماعة عند الدولة التونسية *

اما الجواب عما وجدتم في تاريخ بلادنا من تحرير العبيد و منعنا لملك الادمي في المستقبل بعد ان كان مباحا فسبب ذلك هو ان دولتنا كسائر الدول الاسلامية كما تسمونها دولة تيوكراتيك في المعنى اي احكامها جامعة بين الديانة والسياسة والشريعة الاسلامية و ان اقرت الملكية (و قلنا اقرت لان ملك الادمي متقدم على الشرائع الثلاث فقد كان حكم السارق في شرع يعقوب اسرائيل الله ان يسترق سنة بدل القطع في الشريعة المحمدية) انما اباحتها بعد حصول سبب الملك بشروط و واجبات يعسر القيام بها فان منها عدم الاضرار بالمملوك حتى جعل الشارع الاضرار موجبا للعتق كما قال اي مملوك مثل به فهو حر و مع ذلك فلم تزل الشريعة تؤكد الوصاية بالعبيد حتى كان آخر كلام نبينا صلى الله عليه وسلم الصلاة و ما ملكت ايمانكم و كان يقول اخوانكم خولكم جعلهم الله تحت ايديكم فمن كان اخوه تحت يده فليطعمه مما ياكل وليلبسه مما يلبس ولا يكلفه فوق طاقته وكان عمر ابن الخطاب الخليفة الثاني يذهب كل يوم الى العوالي فكل عبد وجده في عمل لا يطيقه وضع عنه منه و كذالك كان يخرج كل يوم سبت يتفقد الدواب فاذا وجد دابة في عمل شاق خفف

جس کا کہ اخبار میں مشتہر کرنا اچھا ہی اور اُس کا ذکر کرنا مناسب ہی ایک یہہ بات ہی کہ قونسل سلطنت امریکہ نے فاضل کامل وزیر سلطنت تونس ممالک حسین پاشا سے اُنکی راے دربارہ اعتاق غلاموں کے جنوبی امریکا میں جب کہ اُس میں اور شمالی امریکا میں سخت لڑائی ہو رہی تھی اور اُنہوں سختی کا رقعہ لکھا دریافت کی اور اُس معاملہ میں اُنہیں کی راے دریافت کی تھی کہ مسئلہ فقہیہ اسلامیہ کہ وہ یہہ جانتے ہیں کہ یہہ فاضل علوم دینیہ اور انتظام ملکی دونوں میں کامل ہی اور وہی بات بتاوینگے جو کتب عقلیہ اور نقلیہ اور نظام تمدنی کے موافق ہوگی پس اُنہوں نے یہہ جواب جو ذیل میں مرقوم ہی لکھا جس سے اُنکی کمال سلامت عقل و فضل علمی ثابت ہوتا ہی *

بخدمت مسٹر اموس پیری سفیر امریکہ موجودہ تونس اما بعد میں آپ کے خط کے پہونچنے سے معزز ہوا آپنے لکھا ہی کہ ہم ایسی جگہہ میں تھے کہ جہاں آزادی اور غلامی دونوں مدت دراز سے باہم ملی ہوئی تہیں اور اب ایک سخت لڑائی میں آپس میں بسبب غلبہ ایک دوسرے کے متداخل ہوگئی ہیں اور تمنے تاریخ تونس میں حوادث ان دونوں متضاد باتوں کے متعلق پائے ہیں اسلیئے آپکا ارادہ ہی کہ آپ دریافت کریں کہ ہمارے ملک میں جب غلامی تہی تو اُسکی کیا تاثیر ہوئی تہی اور اعتاق عبید سے کچھہ مالکوں کو تاسف اور حسرت ہوا اور غلاموں کے جانے سے اُنکو کچھہ تکلیف ہوئی یا آرام اور آپ مجھسے اس حال کی شرح دریافت کرتے ہو کہ تجربہ نے کونسی خدمت اچھی ثابت ہوئی غلاموں کی خدمت جو مجبوری اور بے اختیاری سے کرائی جاتی تہی یا نوکروں کی خدمت جو اختیاری ہی اور ان دونوں میں سے کونسی مصلحت حالت موجودہ عام کے موافق ہی *

جواب یہہ ہی کہ تمنے جو تاریخ تونس میں دیکھا ہی کہ وہاں ملکیت آدمی کی جو مباح تہی اسکو منع کیا ہی اور غلام آزاد کیئے گئے اُسکا یہہ سبب ہی کہ یہہ سلطنت مثل اور سلطنت ہاے اسلامیہ کے جامع ہے درمیان دیانت اور انتظام ملکی کے اور شریعت اسلامیہ نے غلامی کو جو تینوں شریعتوں سے پہلے جاری اور مباح تہی قائم رکھا جبکہ سبب ملک پایا جاوے اور شرایط اور واجبات کی (جن کی بجا آوری مشکل ہی) پوری تعمیل کیجاوے ایک اُن میں سے مملوک کو نہ تکلیف دینے سے ہی اور تکلیف مملوک موجب اُسکی آزادی کا کیا ہی جیسا کہ فرمایا کہ جس غلام کو تکلیف دیجاوے وہ آزاد ہی اور باوجود اِسکے جناب رسول مقبول غلاموں کے ساتھہ سلوک اور مروت کرنیکی ہمیشہ وصیت کرتے رہے یہاں تک کہ نبی پاک کا آخر کلام یہی ہی کہ محافظت اور نماز کی اور حقوق غلاموں کی اور یہہ بھی فرماتے تھے کہ یہہ تمہارے بھائی ہیں کہ خدانے

عنها ثم ان من القواعد المشروعة لتشوف الشارع الى الحرية حتى ان من اعتق جزء عبد لزمه عتق باقيه و كان من مصارف الزكاة المحصورة في الاصناف الثمانية بنص القرآن فك الرقاب قالوا بان يشتري من مال الزكاة عبيد فيعتقون كما ان من لزمته كفارة يمين او قتل او فطر او ظهار فله التكفير بعتق رقبة فلولا ان تحرير العبيد من المصالح المهمة لما فضلت المتبوعة به على الفقراء والمساكين و من آثار التشوف المذكور ورود ترغيب الشارع في العتق كقوله ايما امرء مسلم اعتق امرءا مسلما استنقذ الله بكل عضو منه عضوا منه من النار و تلك الشروط والواجبات حيث كان القيام بها عسيرا في زمن عنفوان شباب الدين فما ظنك به في زمن هرمه لا سيما مع محبة السودان المباينين للبيض في الطبيعة الغريزية فكثيرا ما يقع بين العبيد و مواليهم المشاجرة التي لا منشأ لها الا التنافر الطبيعي ، ذلك مما يفضي الى مزيد الاضرار بالعبيد و تجاوز الحدود الشرعية في حقهم و لم يزل ذلك الامر يتزايد حتى اقتضى نظر الدولة بتحجير الاسترقاق من اصله لانه لما تعذر الوفاء بهم و لحسان الوقوف على الوجه المطلوب شرعا لم يبق الا الامر ببيعها او بعتقها والاول لا يحصل به الغرض المقصود لما فيه من التسلسل وعود الضرر مع المشتري فتعين الوجه الثاني و من ذلك الوقت بطلت ملكية العبيد عندنا دفعة و ذلك في شهر المحرم سنه ١٢٦٢ في مدة المرحوم المشير احمد باشا باي و اول ما خاطب به المجلس الشرعي في هذا الشان قوله اما بعد فقد ثبت عندنا ثبوتا لا ريب فيه ان غالب اهل ايالتنا في هذا العصر لا يحسن ملكية هولاء المماليك السودان و لذلك اقتضى نظرنا والحالة هذه رفقا باولئك المساكين ان نمنع الناس من هذا المباح و عندنا في ذلك مصالح سياسية الخ والمصالح المشار اليها هنا يمكن شرحها بامور كثيرة منها ما يقوله اهل الاقتصاد السياسي في اوربا ان البلدان التي فيها عموم الحرية و عدم الملكية اعمر من غيرها بالاستقراء و قد رايت خطبة لبعض الافاضل من اهل القلم بمملكتنا كتبها في ذلك الوقت يحث بها اهل المملكة على اجابة رئيس الدولة بالقلب و القالب يقول فيها هنيئا للنفوس الزكية والقلوب التي بالشفقة

تمہارے اختیار میں کیئے ہیں جس کسي کا بھائي اُسکے اختیار میں ہو تو چاہیئے جو آپ کھاوے وہي اُسکو کھلاوے اور جو آپ پہنے وہي اُسکو پہناوے اور اُسکو اُسکي طاقت سے زیادہ تکلیف نہ دے اور حضرت عمر خلیفہ ہر روز غلاموں کے حال دریافت کرنیکو اُنکے جاتے تھے جس کو دیکھتے کہ طاقت سے زیادہ کام لیا جاتا ہی اُسپر تخفیف کرتے اور ایسے ہي ہفتہ کے روز دواب کے حال کو دریافت کرنیکو جاتے جسکو مشقت کام میں پاتے اُس سے کمي کرتے ۔

اور مسائل شرعیہ سے شارع کا غایت اہتمام طرف آزاد کرانے غلاموں کے پایا جاتا ہی کہ یہہ حکم ہی کہ جو جزو غلام آزاد کرے اُسکو کل غلام کا آزاد کرنا لازم ہی اور مصارف زکاۃ جو بنص قرآن آٹھہ میں منحصر ہیں اُن میں سے ایک غلاموںکا آزاد کرنا بھي ہی کہا ہی کہ مال زکاۃ سے غلام خرید کیئے جاکر آزاد کیئے جاویں اور ایسي ہي کفارہ قسم اور قتل اور روزہ اور ظہار میں غلام کے آزاد کرنیکا حکم ہی اگر عتق غلام کا شارع کے نزدیک بہت اہتمام نہوتا اور ان صورتوں میں فقراء اور مساکین پر اسکي وجہہ سے ترجیح نہ فرماتے ۔

اور شارع کي غایت اہتمام کي ایک یہہ بھي دلیل ہی کہ شارع نے غلاموں کے آزاد کرنے پر بہت ترغیب دي ہی چنانچہ جناب رسول مقبول صلی الله علیه وسلم نے فرمایا ہی کہ جو مسلمان کسي مسلمان کو آزاد کریگا تو اُسکے ہر ہر عضو کے بدلے خداتعالی اُسکے ہر ہر عضو کو دوزخ سے نجات دیگا ۔

اور جو حقوق اور شروط کہ شارع نے غلاموں کے معاملہ میں مقرر فرمائي ہیں اُنکي پوري تعمیل تو اسلام کي جواني کے عالم میں بھي دشوار تھي اب کہ اسلام کے بڑھاپے کا زمانہ ہی تو اُنکي پوري تعمیل کا کیا گمان ہوسکتا ہی اور خاص کر کالے حبشي غلاموں سے گوروں کو نفرت طبعي ہی اور غلام اور مالکوں میں بہت نزاع واقع ہوتے ہیں جن کا منشاء صرف نفرت طبعي ہي ہوتي ہی اور اسکي وجہہ سے غلاموں کو بہت تکلیف دیتے ہیں اور حقوق شرعي کي رعایت نہیں کرتے اور اس قسم کي تکالیف بڑھتي جاتي تھیں کہ سلطنت کي مصلحت اسکي مقتضي ہوئي کہ سب غلام آزاد کیئے جاویں اور غلامي کي ممانعت کي جاوے اسلیئے کہ جب غلاموں کے ساتھہ موافق تاکید شرعي کے نرمي اور سلوک نہ کیا جاوے تو یہہ حکم ہی کہ یا وہ بیچدیا جاوے یا آزاد کرادیا جاوے اور بیچنے کي صورت میں تو مطلب نہیں حاصل ہوتا کہ مشتري سے بھي وہي ضرر عائد ہوگا اور تسلسل ہوگا تو دوسري ہي بات متعین ہوئي کہ آزاد کرائے جاویں تو اس وجہہ سے محرم سنہ ١٢٦٢ ہجري زمانہ وزارت احمد پاشا باي سے ملکیت غلاموں کي باطل ہوگئي اور اُسنے جو اس معاملہ میں

حرية شرعكم متشوق للحرية ورق الآدمي بلوة والرب يقدر على عكس القضية « واما الجواب عن تأثير العبودية وما اعقب نقدها في الاعلين فهو ان ملك الآدمي لما لم يكن من الامور الضرورية ولا الحاجية في المعيشة لم يصعب العدول عنه ولم تجزع لفقده نفوس اهل مملكتنا وكيف يتأسف المعنى بشؤون الشرف والكمال في الاحوال والعوائد على تحرير عبده وهو قادر على استرقاق الاحرار بالدرهم والدينار مع اعتقادهم الديني انهم يفالون بعتق عبيدهم ثوابا من الله في الدار الآخرة على ان ذلك وان صعب في اول الامر على بعض من الناس لرويتهم استخدام العبيد بدون اجر ايسر لهم و اربح من استخدام غيرهم باجر او لشح نفوسهم بالعتق ايثارا للعاجل من الاجل الآن هولاء تسلوا من قريب لما اثبتت لهم التجربة اصلحية الخدمة الاختيارية دون الجبرية كما اثبتها العقل ايضا وراء من عجز عن استخدام الغير بالاجر ممن كانوا يستخدمون العبيد رجوعه الى الامر الطبيعي والسيرة المستحسنة و هو ان يباشر الانسان قضاء اوطاره اللازمة بنفسه و يقلل احتياجه الى ابناء جنسه فان النفس اذا تعودت باستخدام الغير قد يفضي بها ذلك الى العجز عن ادنى الضروريات والانسان ابن عوائده و مالوفاته لا ابن طبيعته و مزاجه و بذلك التعود تكثر شروط استمرار حياته و ما كثرت شروطه عز وجوده و بالجملة فالناس في باب الخدمة على اربعة اصناف انسان يخدم نفسه بنفسه ولا شك ان هذا يعمل ما يستطيعه في يومه و يجهد نفسه والثاني يواجر نفسه لغيره طوعا و هذا دون الاول في نتيجة العمل حيث لا يجهد نفسه والثالث يعمل لغيره بلا اجر و هو مجبور فذلك هو العبد المملوك ولا غرو ان تكون نتيجة عمله دون الثاني بمراحل والرابع الذي لا يعمل لنفسه ولا لغيره و هو العبد البطال الذي يبغضه الله تعالى و من هذا الصنف الاخير الناس الذين يترفعون عن خدمة انفسهم و قضاء اوطارهم استنكافا عن مزاولة العبيد

اول مولانا مجلس عرضی سے خطاب کرکے کہا وہ یہہ ہے کہ ہمکو خوب اچھی طرح یہہ بات ثابت ہوئی ہے جس میں کچھہ شبہہ نہیں رہا کہ اناطولیا کے اکثر آدمی ان کالے غلاموں کے حقوق کی حفاظت ہمارا حکم ہی رعایت نہیں کرتے تو مصلحت انتظام ملکی مقتضی اسکی ہے کہ بنظر رعایت حال ان مساکین کے اُس امر مباح سے ممانعت ایجاد ہے اور اُن مصالح کی طرح یہہ طرح ہوسکتی ہیں ایک یہہ کہ مختلف آدمیوں کی تحقیقات سے یہہ بات ثابت ہوئی ہے کہ جن ملکوں میں غلامی نہیں ہے اور آزادی عام ہے وہاں عمر زیادہ ہوتی ہے اور میں نے ایک بڑے فاضل کا خطبہ دیکھا جس میں اُسنے اپنے ملک کے سب رہنے والوں کو اس امر کے قبول کرنے پر بہت برانگیختہ کیا ہے کہ وے دلوں سے اس حکم کو دل سے قبول کریں اور وہ اُس میں یہہ کہتا ہے کہ نفوس پاک اور دل جو رحم اور شفقت کی طرف مایل ہیں اُنکو مطلع ہونا چاہیئے کہ ہر وقت ہمارے غلاموں کی آزادی کی طرف بہت متوجہ ہے اور اس کا بہت اہتمام کیا ہے اور آدمی کا مملوک ہوجانا یہہ ایک بلا ہے جسپر رحم کرنا چاہیئے کہ خدا تعالی اسپر بھی قادر ہے کہ اُلٹا کردے ۔

اور اس بات کا کہ عبودیت کے جاتے رہنے سے کیا اثر ہوا جواب یہہ ہے کہ جب ملکیت آدمی ضروری نہ تھی اور بغیر اسکے بھی گذران ہوسکتا تھا تو اسکی موقوفی میں کوئی دقت نہیں پیش آئی اور نہ کچھہ یہاں لوگوں کو ناگوار گذرا اور جو خوش عیش نعمت والے آغاز اور انجام کو بنظر ترجیح دیکھتے ہیں وہ کسیطرح غلامونکو آزاد کرنے پر افسوس نہیں کرتے کہ وہ تو یہہ قدرت رکھتے ہیں اسی روپیہ کے سبب آزاد آدمیونکو اپنا غلام بنالیں اور وہ یہہ بھی اعتقاد کرتے ہیں کہ غلام کے آزاد کرنیکے سبب سے وہ بہت ثواب آخرت کے مستحق ہوتے ہیں ۔

اول میں یہہ امر اس وجہہ سے سخت معلوم ہوا کہ غلاموں کی خدمت گذاری بغیر اجرت کے آسان اور سستی معلوم ہوتی تھی اور بسبب طمع دنیا کے غلاموں کے آزاد کرنیکو اُنکے دل نہیں پسند کرتے تھے اور بخل کرتے تھے مگر تھوڑے دنوں میں اُنکو تسلی ہوگئی جبکہ اُنکو تجربہ سے معلوم ہوگیا کہ خدمت گذاری اختیاری جو نوکروں کی ہے خدمت گذاری غلاموں سے جو مجبور ہوکر کرتے ہیں بہت اچھی ہے اور جو نوکر نہیں رکھہ سکتا اور غلاموں سے خدمت لیتا تھا اُس نے یہہ بات مناسب جانی کہ امر طبعی کی طرف رجوع کرے اور پسندیدہ خصلت اختیار کرے کہ اپنے ضروریات کو آپ انجام دے اور اپنی حاجت غیر پر کم ڈالے کہ آدمی جب غیر سے کام لینے کا عادی ہوجاتا ہے تو اپنی تھوڑی ضرورت کو بھی انجام دینے سے عاجز ہوجاتا ہے کہ آدمی عادت کا بہت پابند ہوتا ہے اتنا طبیعت کا بھی

في اعتاق الرقيق — يكم ربيع الثاني سنة ۱۳۰۷ نبوي و سنة ۱۲۹۴ ھ — غلاموں کا آزاد کرنا

في اشغالهم و قد يقع في هذا القسم العلاج اذا راوا من كان ارفع منهم يتعاطى تلك الاشغال التي انكروا مباشرتها و ايضا ربما نفع هذا التعاضد الكسالى اذا راوا مع ذلك التفاتا و ترغيبا و ترهيبا من رعاتهم اذ لا يجدون محيصا عن السعي اقتداء بمن جار وانسان اقرب الى خلال الخير منه الى خلال الشر باصل فطرته و قوته الداعية المائلة الى الشر انما جاءه من قبل القوة الحيوانية المركوزة فيه و اما من حيث هو انسان فهو الى الخير و خلاله اقرب فاذا وجد طبيبا ماهرا و داوى ماطرا عليه من المرض فانه يرجع الى احسن تقويم و تجتمع الايدي و يكثر التعاون و تتوفر بذلك اسباب العمران و من هذا يتبين لكم السر في كون البلدان التي فيها عموم الحرية و عدم الملكية اعمر من غيرها كما اشرنا الى ذلك آنفا ولا سبب لذلك الا كون نتيجة فعل العامل المختار اربح وابرک من نتيجة فعل العبد المجبور وعندي ان عموم الحرية وانتفاء الملكية كما يؤثر في نمو العمران يؤثر ايضا في تهذيب خلق الانسان اما تاثيره في نمو العمران فظاهر اذ لا عمران الا بالعدل والحرية نتيجة العدل فاذا انعدمت جاء الظلم المؤذن بخراب العمران و نقصه بنقصها واما تاثيره في تهذيب الانسان فان تعميم الحرية يبعده عن الاخلاق الرديه من الشراسة والتكبر والتجبر و نحوها التي لا تنفك في الغالب عمن يملك العبيد لما تعودوا به من الامرة والترفع وربما رايتهم ينظرون الناس بالعين التي ينظرون بها عبيدهم لاسيما اذا راوا انسانا اسود فلا يرونه الا كسائر الحيوانات العجم و كنت حضرت مرة في ايام الكرنفال سنة ۱۸۵۶ بالاوپره الكبيرة بباريس ومعي غلام اسود فما راعني الا ان رايت رجلا امريكانيا وثب عليه وثوب القطة على الفارة واراد ان ياخذ بثيابه قائلا ولسانه يتلجلج من سطوة الشرتين ما يفعل هذا العبد السوداني بصالون اي بيت نحن فيه ومن مكن العبيد من مجالسة السادات فاخذت الفتى السوداني البهتة اذ لم يكن يدري ما يقول ولا علم لماذا يجول ذلك الرجل و يصول فدنوت منهما و قلت للرجل يا حبيبي هون على نفسك فانما نحن بباريس ولسنا بريسموند وبينما هما كذلك اذ وافاهما احد حفظة المحفل و عرفه بان لا فرق في حكمهم بين الجلود الا بالجودة واتقان الدبغ فالحاصل ان

پابند نہیں ہوتا اور ایسی عادات سے اس کی زندگی بہت سی خرابیا پر موقوف ہوجاتی ہی اور جس چیز میں خرابیاں زیادہ ہوتی ہیں وہ کم ہوا کرتی ہی حاصل یہہ ہی کہ کام کرنے میں آدمیوں کی چار قسم ہیں ایک یہہ کہ اپنا کام آپ کرے اور اس میں کچھہ شک نہیں کہ یہہ اسقدر کام کرتا ہی جو اُس سے ہوسکے اور دل سے کوشش کرتا ہی دوسری قسم یہہ ہی کہ اُجرت پر دوسروں کے کام کرے اور یہہ پہلے سے کم ہی کہ اُتنی کوشش نہیں کرتا تیسری وہ کہ بغیر اُجرت دوسروں کی خدمت کرے اور یہہ مجبور ہی اور یہہ درجہ غلام کا ہی اور یہہ دوسری سے بھی بہت درجہ کم ہی چوتھی وہ کہ جو نہ اپنا کام کرے اور نہ دوسرے کا اور وہ ناکارہ غلام ہی اور اسی قسم سے ہی وہ شخص کہ جو خود کام بالکل ترک کرتے اور ہیٹھی کے سبب غلاموں سے کراتے ہیں اور ایسوں کا یہہ علاج کرنا اُن کے لیئے کار آمد ہی کہ وہ دیکھیں کہ جو عہدے میں بھی بڑے ہیں وہ بھی ایسے کام کرتے ہیں جو انہوں نے چھوڑ رکھے ہیں اور نیز ایسا اتفاق کاہلوں کے لیئے بہت کار آمد ہوتا ہی کہ وہ اپنے حاکموں کی ترغیب اور توجہہ اس کی طرف دیکھیں اس لیئے کہ اُن کو کچھہ چارہ نہیں ہوسکتا [illegible] جانے سے جب اوروں کے ساتھہ چلیں اور آدمی باعتبار اپنی اصلی پیدایش کے اچھی خصلت کی طرف زیادہ مائل ہی بری خصلت سے اس لیئے کہ یہہ بری خصلتیں تو قواے حیوانیہ کی وجہہ سے طاری ہوتی ہیں اور اصلی قوت ملکہ تو بھلائی کو چاہتی ہی جب کسی طبیب ماہر سے ملیگا اور اُس کی بیماری کی دوا کی جاویگی تو پھر اچھی حالت کی طرف رجوع کریگا اور اُس کے سبب سے اُس کی عمر بڑھیگی اور یہی وجہہ ہی کہ جن ملکوں میں آزادی عام ہی وہاں عمر زیادہ ہوتی ہی اور اس کا سبب یہی ہی کہ آدمی کے اپنے کاموں میں برکت زیادہ ہی اس سے کہ جبراً غلاموں سے کام کراوے اور میرے نزدیک تو یہہ ہی کہ آزادی عام سے جیسے عمر بڑھتی ہی ایسے ہی آدمی کی شایستگی بھی زیادہ ہوتی ہی اور عمر کے بڑھنے کی تو یہی وجہہ تھی کہ عمر عدل اور میانہ روی سے زیادہ ہوتی ہی اور آزادی عام کا یہی نتیجہ ہی جب آزادی عام نہوئی تو عدل نرہا اور ظلم پیدا ہوا جو باعث خرابی اور کمی عمر کا ہی اور شایستگی کی وجہہ یہہ ہی کہ بوجہہ آزادی عام کے اکثر بری عادتوں سے آدمی محفوظ رہتا ہی جیسے تکبر اور کاہلی اور دوسرے پر جبر کرنا کہ بحالت رقیت ان سے نہیں بچ سکتا وہ آدمی جس کے لیئے عام خدمت کو موجود ہوں کہ وہ عادی تکبر اور بھی حکم کرنے کا ہوجاتا ہی اور بھی اور آدمیوں کو بھی اُسی نظر سے دیکھنے لگتا ہی جیسے غلاموں کو دیکھتا تھا جیسے اب کالے آدمی کو ایساھی دیکھتے ہیں جیسے جانوروں کو

میں ایک مرتبہ سنہ ۱۸۵۶ع میں زمانہ کرسمس کے دنوں میں اپرا تھیٹر واقع پیرس میں گیا اور میرے ساتھہ ایک کالا غلام بھی تھا مجھکو وہاں

ذالک الاسود المسكين لم تخلصه من اظفار ذلك الرجل معرفته الهجاء ولا قواعده الصرف (اشار بالمعرفة والقواعد الى ما اتخذته الافرنج من التزيين بذلك عند الذهاب الى المحافل) وانما خلصه بياض الحق وعدل الحرية وبالجملة فالارفاق بنظام الجماعة عند الدولة الفرنسوية هو عدم الملازمة ولا تلتفت لما عسى ان يستند اليه المخالف من ان بعض العبيد ندموا على خروجهم من بيوت سادتهم وطلبوا الرجوع اليها على شروط العبودية الخ

قد تنكر العين ضوء الشمس من رمد
وينكر الفم طعم الماء من سقم

على ان ذالك انما كان في اول الامر حين خرجوا جاهلين كما تخرج الدواب اذا انفلتت من مرابطها قبل الاستعداد الى لوازم المعيشة والحرية اما الآن بعد الاستعداد فهل ترا لهم ادنى ميل الى العبودية ندع هذا الاعتراض لسقوطه ونرجع الى ما هو اهم منه فنقول انتم ايتها الامة الامريكانية اخوان الامة التي قال فيها عمرو بن العاص صاحب نبينا صلى الله عليه وسلم انهم لاحلم الناس عند فتنة واسرع الناس افاقة بعد مصيبة واوشكهم كرة بعد فرة وخيرهم لمسكين ويتيم وضعيف وخامسة حسنة جميلة وامنعهم من ظلم الملوك ولعمري انتم كذا قال امنع الناس من ظلم الملوك حيث انعم الله عليكم بتمام الحرية في انفسكم وجعل سائر اموركم السياسية والمدنية بايديكم والبعض من غيركم يقوم بالحقوق المدنية لحماية النفس والعرض والمال فلا يجدها فماذا عليكم لو تفضلتم على عبيدكم بما اوتيتم هنا في شوكتكم شكرا لربكم على ما خولكم من تلك النعم الجليلة ثم انتم من التمدن والحضارة بمراحل عن ان تقتدوا بمن يقولون وعيونهم مقفلة على دائرة انا وجدنا آباءنا على امة واعلموا ان الشفقة والعدالة البشرية تدعوكم ان تنقذوا من حريتكم الزيادات التي تسودها وتكدرها وتلقوا بها العبيد على هؤلاء اولئك العبيد المساكين والله يحب من عباده الرحماء فارحموا من في الارض يرحمكم من في السماء هذا وارجوكم ايها الفاضل الجنرال ان تعتقدوا فانه تعذرنا من جهودكم هذه الرائعة يومكم توجعا على النوع الانساني

بات دیکھکر بہت تعجب معلوم ہوا کہ جب اسکو ایک امریکہ کے آدمی نے دیکھا اُس کی طرف ایسا پیارا کا جیسے ہو ... سکتا ہی اور آنکر اُس کا ہاتہہ پکڑ لیا اور غصہ ہوکر کہا کہ یہ تہا تمہارہ جہاں ہم ہیں وہاں کالے غلام کا کیا کام اور کیوں غلام ہم مالکوں کے پاس بیٹھ سکتا ہی یہ غلام بیچارہ متحیر رہ گیا نہ وہ کچھ جواب نہیں دے سکتا تہا اور یہ بہی نہیں جانتا تہا کہ کس وجہ سے یہ آدمی اُس پر بگڑتا جاتا ہی اور حملہ کرتا ہی پہر اُس آدمی کے پاس ایک ... انگریز کہ ہم ... پیرس میں ہیں اور ... جب کہ وہ ... اپنی حالت میں تہے کہ ایک ... آگیا اور اُس کو متنبہ کیا کہ ... کچھ ... کی وجہ سے آدمی کو عزت نہیں ہی بلکہ عزت اور عدل کی وجہ سے ایک کو دوسرے پر زیادتی ہی پس اُس بیچارہ غلام کو ... اور ... نے اُس کے ہاتہہ سے نہ چہوڑایا اور بلکہ چہوڑایا اُس کو عدل اور سفیدی حق نے پس سلطنت فرانس کے نزدیک نظام سلطنت کے مناسب یہی ہی کہ ... آزادی ... ہے اور آزادی عام ہے اور اس کا کچھ عذر نہیں کہ بعض غلاموں نے بعد آزادی کے تسلیم شروط غلامی پر مالکوں کی طرف رجوع کیا نہ یہ آنکھ [illegible] کے سبب آفتاب کی روشنی سے نفرت کو جاتی ہی اور بیماری کی وجہ سے پانی بدمزہ معلوم ہوتا ہی اور یہہ بہی جب تہا کہ جب ابتدا میں بے سامان مثل جانوروں کے چہوڑا گئے تہے اور کچھ سامان معیشت اُن کے ... نہ تہے تو اُن کو بالکل اسکا خیال بہی نہیں ہی اب ہم ... بے معنی ... چہوڑ کر ایک اچھی بات کہنا چاہتے ہیں کہ اے امریکہ والو تم ایسی قوم ہے ... کے حق میں عمرو بن العاص صحابی نے کہا تہا کہ فتنہ کے وقت ... اور مصیبت کے وقت جلدی ہوشیار ہونے والا اور ... اٹہنے والا بعد ... کے اور یتیم اور مسکین اور ضعیف پر بہلائی کرنے والا اور بادشاہوں کے ظلموں سے بہت بچے ہوئے۔

اور خدا کی قسم تم ایسے ہو جیسا کہا گیا کہ بادشاہوں کے ظلموں سے بہت بچے ہوئے ... کہ خدا تعالی نے تمکو پوری آزادی دی اور سب کام انتظام مدنی اور سیاست ملکی تمہارے ہی اختیار میں دیئے اور تمہارے سوا اوروں کو تو صرف ایک ہی حق تمہیں ... کا ہی کہ ... کہیں ... ہیں ... کا نقصان ہو اگر اپنے غلاموں پر مہربانی کرو اور بشکر ... نعمت کے جو خدا نے تمہیں دی ہی اُن کو آزاد کرو اور تمہارا طرز معاشرت اور اخلاق سے ... اس امر کو نہیں جانتا کہ تم ... اور اُن ... کی ... نظر ... ہو ... ہی اور اس میں پہنچے ... ہیں کہ ... اپنے آباء اجداد کو ایسی حالت پر پایا اور ہم اُنہیں کے نقشوں پر چلتے ہیں اور جانتے ... اور مصیبت ... تمکو ... ہوگی کہ تم اپنی اس آزادانہ معاشرت میں سے ... زیادتی جو اُس کے ... ہی اور اس

وغاية شفقتنا على اولئك العبيد المساكين كما ارجوكم ان تعتقدوا خلوص مودتي لكم •

كتبه بيده الفاترة الفقير الى ربه تعالى حسين رئيس المجلس البلدي تحريرا في اواخر جمادى الاولى سنه ۱۲۸۱ هجرية الموافق لاواخر اكتوبر سنه ۱۸۶۳ مسيحية •

نمبر ۲۶۲

المعروض الي جناب مدبر الجوائب

لا شك ان ما حرره الاديب الاريب اللوذعي الالمعي مولانا الحسين رئيس المجلس البلدي في تونس حري بان يكتب بالذهب و به يثبت المولانا المعظم من الدرجة العليا و الرتبة القصوى ماينتحل للانسان من الفضل الباهر و المجد الظاهر بحيازة القواعد الفقهية و قوانين التمدن و السياسة المدنية التي تقتضيها العقل الا انه بقي لي فيه امر ليس في هذا التحرير مايشفي له و هو اني مررا قرات الكتاب الكريم و القرآن العظيم و فحصت فحصا بليغا ان الرمز منه باية تدل على الرق التي تطرى على الاحرار مع ان فيه ما يفي لاثبات سايرالاوامر و النواهي •

و اما مافيه من لفظ العبد و الامة ليس نصا في تلك الرقية و ما فيه من حكم العتاق فهو في حد ذاته مبطل للرقية و ليس بمثبتلها اصلا لما تقرر ان الحكم لايكون مثبتا لمفهوم المخالف له و ما يتصور من الاعتاق من تقدم الرقة عليه بحسب الوجود فسلم و انما الكلام في مشروعيتها بنص القرآن و الوجود المقدم علي العتاق لا يدل على مشروعيتها ولا يصلح ان يكون موجبا لها لان حكم القصاص والجلد يستدعي تقدم القتل والزنا عليهما بحسب الوجود و هما بمراحل من ان يكونا مشروعين •

و اما مافي كتب السير والتواريخ من ذكر وقايع زمن رسول الله صلى الله عليه و سلم و زمن خلافة الخلفاالراشدين رضوان الله عليهم اجمعين ومامن احكام الرقية في كتب الفقه قد قراته واطلعت عليه و ليس الغرض البحث عنها والاستدلال بها و انما المقصود ان هل في القرآن الحميد والكتاب

آزادی غلام کو منظور ہوتی ہی اُس کے سبب سے بعض کی حالت کے خلاف وہ بات ہو اور وہی یہہ بیچارے غلام ہیں اور خدا تعالی اپنے بندوں پر اُن کو مرتبہ رکھتا ہی جو رحم کرتے ہیں خود ان پر جس بیچاروں پر رحم اور کرینگے خدا تعالی رحم کریگا اور میں یہہ اُمید کرتا ہوں کہ تم ان لڑائیوں کے سبب جو تم میں ہو رہی ہیں یہہ جانوگے کہ یہہ ہمارا بہت موجب پراگندگی خاطر ہی کہ ہمدردی نوع انسانی ہمکو اُس رنج کا ہی باعث ہی جیسا کہ میں اُمید کرتا ہوں کہ تم مجھکو اپنا خالص دوست جانوگے لکہہ الفقیرالی ربہ تعالی حسین رئیس المجلس البلدی تحریرا فی اواخر جمادی الاولی سنہ ۱۲۸۱ ہجریہ الموافق لاواخر اکتوبر سنہ ۱۸۶۳ع مسیحیہ •

نمبر ۲۶۲

التماس

بخدمت اڈیٹر اخبار الجوائب

بلا شبہہ یہہ تحریر مولانا حسین رئیس مجلس بلدی تونس کی آب زر سے لکھنے کے لایق ہی اور جو اعلی سے اعلی درجہ فقہہ اسلامیہ اور قوانین تمدن و سیاست مدنی مقاصد میں انسان کے ارفع مقول میں آسکتا ہی وہ مولانا کی اس تحریر سے اُنکے اپنے ذہن ہوتا ہی مگر مجھکو اس میں ایک سوال باقی ہی جسکا حل اس تحریر میں نہیں پاتا اور وہ یہہ ہی کہ میں نے قرآن مجید کو متعدد دفعہ نہایت غور و تامل سے پڑھا ہی اور بہت تلاش کیا ہی کہ اُس کی کس آیت میں حکم رقیت ہی تمام چیزیں جو شارع نے حرام و حلال کی ہیں اُس کے احکام قرآن مجید میں موجود ہیں مگر یہہ حکم کہ ایک آزاد انسان پر رقیت کیونکر طاری ہوجاتی ہی مجھکو نہیں ملا الفاظ عبد و امۃ جو قرآن مجید میں آئے ہیں وہ حکم رقیت میں منصوص نہیں ہوسکتے احکام اعتاق جو قرآن مجید میں ہیں وہ فی حد ذاتہ مبطل رقیت ہیں نہ مثبت رقیت کیونکہ کوئی حکم اپنے مفہوم مخالف کا مثبت نہیں ہوسکتا یہہ تصور کرنا کہ رقیت وجوداً اعتاق پر مقدم ہی تسلیم ہی مگر یہاں بحث اُس کے وجود سے نہیں ہی بلکہ اُس کے حکم شرعی ہونے سے ہی اور تقدم وجودی دلیل اُس کی مشروعیت کی نہیں ہو سکتی جیسے کہ حکم قصاص اور حد زنا سے قتل و زنا بلا شبہہ وجوداً مقدم ہیں مگر اُنکا تقدم وجودی اُن کی مشروعیت کی دلیل نہیں ہوسکتا •

جو واقعات کہ عہد رسالت مہد جناب رسول خدا صلعم میں ہوئے اور جو حالات زمانہ خلفاے راشدین میں پیش آئے جو کتب سیر و تواریخ سے معلوم ہوتے ہیں اور جو احکام رقیت کتب فقہہ میں

المجيد ما يوجب الرقية التي تطري على الاحرار و يكون في ذلك نصا و انا اظن ان ايةالكريمة "فاما منا بعد و اما فداء" منشور حرية للاحرار و لمن ياتي من نسل الانسان مسلما كان او من الكفار و لا شك ان الرقية جارية منذ زمان لم يدر له احد و لم يحص له عدد و ان لم تكن عندنا ما يثبت به مشروعيتها في الاديان السابقة فان ما في ايدينا من كتب الاديان السابقة من التوريت والزبور و صحف الانبياء والانجيل غير مصاون عن تطرق اختلاط كلام البشر و انما هذا شان القران العظيم والفرقان الكريم الغير هل يعلم بمطالعة تلك الكتب المقدسة انها مجموعة مولفة من الاوامر الهية والرسوم الاسرائيليه والوقايع التاريخيه ماراه المولفون منها و ماسمعوا منها و فيها من الادعية التي دعا بها عباد الله الصالحون فلا يمكن لنا الان التميز بين مافيه من اوامر الهية و مافيه من المراسم والعادات الاسرائيليه و انلم يكن ذلك مستحيلا فلاشك انه عسير جدا ۔

و اما ماوجد في كتبنا من ذكر الاسرائيليين و ذكر عبيدهم فهو بحسب محاورة الاسرائيليين و موافق لمستعمالاتهم و بالجملة فادعاء ان الاسترقاق من اول الزمان حكم شرعي كان مشروعا في الاديان السابقة دعوى لا يكاد يبرهن عليه بما يسكت الخصم و مع قطع النظر عن جميع ما ذكرنا لو سلمنا ان الرقية كانت مشروعة في الاديان السابقة فلايحصل به مقصودنا فان مانحن بصدده انما هو الكلام في ان الكتاب العظيم و القران الكريم هل فيه ما يوجب الرقية التي تطري على الاحرار ام لا ويكون في ذلك نصا ۔

فالمرجو منكم ايها الفاضل المتبحر الكامل ان تعلن في الجوايب بذلك و تستفسر من علماء قسطنطنية حرسها الله تعالى وعلماء تونس و مصر و ماحصل لكم من الجواب فتطلعني عليه والمسئول انما هو الاية الدالة على مايوجب الرقية التي تطري على الاحرار و يكون نصا في ذلك لا غير والسلام ۔

نمقه العبد المفتقر الى الله الصمد
سيد احمد

منشور هیں سب میرے دیکھے هیں اُن سے استدلال کرنا اور اُنپر بحث کرنا میرا مقصود نہیں هی مجھکو صرف اس بات کی تلاش هی که قران مجید کی کونسی آیت میں حکم رقیت نازل هوا هی اور قران مجید نے آزاد انسان پر کس طرح رقیت طاری هونے کا حکم دیا هی بلکه میں سمجھتا هوں که آیت والی هدایت "فاما منا بعدواما فداء" انسانوں کے لیئے اور اُس کی آیندہ نسل کے لیئے فرمان حریت هی اور اسی لیئے میں اُسکو آیت حریت کہتا هوں ۔

اس میں کچھ شبہه نہیں که ابتداے زمانه سے رسم رقیت جاری هی اگرچه همارے پاس کوئی ثبوت اسبات کا نہیں هی که وہ رقیت بموجب حکم شریعت سابقه تھی اس لیئے که کتب ادیان سابقه یعنی توریت و زبور و صحف انبیاء و انجیل اختلاط کلام بشر سے محفوظ نہیں هیں جیساکه همارا قران مجید محفوظ هی اُن کتابوں پر غور کرنے سے معلوم هوتا هی که وہ ایک تالیف هی جس میں احکام خدا اور واقعات تاریخی اور اُمورات رسمی قوم بنی اسرائیل اور وہ حالات جو مؤلفین نے دیکھے اور بعض ایسے جو سنے اور بہت سی دعائیں اور مناجاتیں جو نیک بندوں نے خدا کی درگاہ میں کیں سب شامل هیں اُن میں سے یہه قرار دینا که کونسا حکم شرعی من الله هی اور کونسی باتیں بطور قومی رسم و رواج کے انسان کی طرف سے اُس میں مندرج هیں اگر ناممکن نہیں تو قریب ناممکن کے ضرور هی —— هماری کتابوں میں جہاں ذکر بنی اسرائیل کا آیا هی وهاں بھی عبید کا ذکر اُسی استعمال کے موافق هی جو اُس قوم میں مستعمل تھا پس یہه دعوی که ادیان سابقه میں استرقاق ایک حکم شرعی تھا ایک ایسا دعوی هی جسکی کچھه دلیل نہیں لیکن قطع نظر ان سب باتوں کے اگر هم تسلیم کرلیں که ادیان سابقه میں رقیت ایک حکم شرعی تھا تو اس سے همارا مقصود حاصل نہیں هوتا کیونکه همارا مقصود اس بات کا جاننا هی که قران مجید میں کوئی ایسا صریح حکم موجود هی جس سے معلوم هوسکے که انسان پر کیونکر رقیت طاری هوتی هی یا نہیں ۔

میں جناب ادیب اریب عالم بے نظیر اڈیٹر الجوایب سے آرزو رکھتا هوں که میری اس تحریر کو پورے الجوایب میں مندرج فرماویں اور علماء قسطنطنیه و تونس و مصر سے جو کوئی آیت استرقاق قران مجید میں نکالیں هے اُس سے اس اخبار کو مطلع فرماویں ۔

راقم
سید احمد

بمقام علیگڈھ —— مطبع انسٹیٹیوٹ میں چھپا اور حافظ
محمد عبدالرزاق کے اهتمام سے شایع هوا